

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث به اینجا رسید که حجاب‌هایی که مانع از رؤیت خداوند و مانع از وصول انسان سالک به مقام یقین می‌شود، عبارتند از آن آرام بخش‌هایی که کاذب هستند و درحقیقت و در واقع، تأمین کننده صادق نیاز واقعی خود ما و روح ما نیست. اما به دلیل اینکه ما با آن آرامش حقیقی و واقعی خود و روحمان آشنایی نداریم و خود و حقیقت خودمان را نمی‌شناسیم و آگاه نیستیم، خلط می‌کنیم و اشتباه می‌گیریم. پس هر جا آرامش دهنده‌ای پیدا می‌کنیم، سراغ آن می‌رویم و آن را خدای خودمان تلقی می‌کنیم، به جای خدا اشتباه می‌گیریم و این حجاب می‌شود. یک حجاب، حجاب اعتقادی است و یک حجاب، حجاب ایمانی. حجاب اعتقادی مربوط به مرحله تعقل است و قبل از اینکه ما تعقل کنیم و به حقیقت برسیم و خدا را پیدا کنیم، در مسیر پیدا کردن خدا یک اشتباه‌هایی مرتکب می‌شویم. مثلاً ابتدا گمان می‌کردند بت‌ها پروردگارشان هستند، یا آنچه در مورد حضرت ابراهیم آمده که وقتی دید ستاره نور داد و گفت این خدای من است و بعد دید ماه پر نورتر است گفت این خدای من است و بعد دید خورشید که آمد اینها افول کردند، گفت انی لا أحب الآفلین، می‌توانیم از این یک برداشت اعتقادی هم داشته باشیم، غیر از طی مراحل ایمانی، مراحل اعتقادی تا رسیدن به این نتیجه عقلی که خدای من کیست. این یک مرحله پائینی است و برای بچه‌ها مطرح است و بچه‌ها خدای خودشان را همین چیزها می‌بینند و از همین‌ها شروع می‌کنند. اما مراحل ایمانی و حجاب قلب ماند حجاب عقل، آن مهم است و محل بحث ماست و مربوط به آرام‌بخش‌ها می‌شود. خیلی‌ها در این حجاب‌ها باقی ماندند و متوقف شده‌اند. دچار عجب شده‌اند. این رذیله اخلاقی که به نام عجب معرفی می‌شود همین است که انسان تا مرحله جلو برود و در یک مرحله متوقف شود. خیلی‌ها از عالم دنیا گذشته‌اند اما هنوز از غیر خدا دل نبریده‌اند. از دنیا گذشتند یعنی مثلاً به برزخ رسیده‌اند. خیلی‌ها هستند که اگر از آنها پرسیم لذت و آرامش شما در دنیا به چیست؟ آنها نمی‌گویند خوردن و خوابیدن که لذت‌های مادی و دنیایی و زمخت است، بلکه یک لذت‌های معنوی و بالاتری را مطرح می‌کنند. مثلاً لذت تحصیل علم، علم یک چیز مادی و زمخت نیست، معنوی است. عده‌ای هستند که تشنه علم هستند و با تحصیل علم به لذت و آرامش می‌رسند، مرتبه اینها بالاتر از کسانی است که از خوردن لذت می‌برند. البته اینها منافاتی با هم ندارند و بعضی‌ها هم وقتی می‌خورند لذت می‌برند و هم وقتی درس می‌خوانند و هم وقتی ورزش می‌کنند، اینها ظرف بزرگی دارند که از تمام ابعاد استفاده می‌کنند، اینها همه‌اش وسیله است و البته تمامش باید باشد، نه اینکه نباید باشد و هنگام غذا نباید لذت ببری، بلکه غذا باید خوشمزه باشد و لذت ببری، نه اینکه غذا را بدمزه درست کنی و لذت ببری و بگویی دنیا مهم نیست. لذا، تو هنر نداری که خوشمزه درست کنی، دنیا بی ارزش است، جایش اینجا نیست. دنیا آنقدر ارزش ندارد که تنبلی کنی و غذا درست نکنی و بدمزه درست کنی، آنقدر ارزش دارد که بروی و غذای خوشمزه درست کنی که لذت روانی و کیف جسمانی داشته باشی که موجب می‌شود خستگی‌ات در برود و مرکب راهوار و خوبی پیدا کنی. از مرکب هم باید مراقبت و مواظبت کرد و خستگی‌اش را در کرد که در جهت مقصد بشود از آن استفاده کرد. پس لذتها را نفی نمی‌کنیم، بلکه عجب بد است، نه آرامش. آرامش‌های کاذب از آن جهت که جای آرامش صادق را می‌گیرد، بد است. یعنی جای اینکه شما این را وسیله قرار دهی، این آرامشی که به دست آوردی را برای رسیدن به حق و آرامش واقعی، که با معرفت به حق حاصل می‌شود، را وسیله قرار دهی، همان جا و در همان لذت و آرامش می‌مانی. در همان مرتبه و مقام می‌مانی و بالا نمی‌روی و یادت می‌رود که این وسیله بود و قرار نبود آنجا بمانم. ممر بود و ممر شما تبدیل به مقر می‌شود. الدنيا دار ممر لا دار مقر. قرارگاه نیست، معبد و عبورگاه و فرودگاه است. حجاب می‌شود یعنی این و الا اگر حجاب نکنی آن را، فی نفسه مطلوبیت دادی، مطلوبیت بالعرض دارد، مطلوبیت بالذات مدار و مقصد نیست. پس خوردن و خوابیدن و علم و ... و از همه اینها لذت بردن، که خیلی مهم است، همه‌شان خوب است. برخی‌ها فکر می‌کنند که خوردن و خوابیدن و ... خوب است اما لذت بردن از اینها خوب نیست. نه لذت بردنش هم خوب است. ممکن است برخی فکر کنند که فقط باید با ارتباط با خدا لذت ببریم و خستگی‌مان در برود. نه، ما هنوز به این حد نرسیدیم و ظرفمان هنوز آنقدر پر نشده و آنقدر ظرفیت پیدا نکردیم که بتوانیم خستگی‌مان را آنطوری در کنیم. بلکه باید از همه ابزارها و وسائل بهره ببریم تا کم‌کم رشد کنیم و بالا برویم بعد که به مرحله موت رسیدیم، یعنی آنجایی که انسان بی نیاز شده، البته موت اختیاری و موتوا قبل أن تموتوا. وقتی به آنجا رسیدیم دیگر خستگی‌مان با غیر خدا در نمی‌رود، چون برای غیر خدا آن ارزش را قائل نیستیم، اما اول و وسط کار، قرار نیست که آخر کار باشیم. اینها محل‌های خطر است، که اگر اشتباه کنید به خودتان فشار زیادی می‌آورید و آسیب می‌بینید و از ادامه راه باز می‌مانید. شما یک اسبی دارید، قرار است سوارش شوید و تا مقصد بروید. اگر از آن بد استفاده کنید و به موقع رسیدگی و آب و غذا ندهید و بار بیش از اندازه بزنید و ... وسط

کار شما را می‌گذارد و نمی‌گذارد به مقصد برسی. خیلی‌ها برای رسیدن به مقصد عجله کردند و از همه لذات دنیا خواستند که یک مرتبه بگذرند که اینهم کار شیطان است. شیطان خیلی فریبکار است. می‌گوید مگر نمی‌خواهی به خدا برسی و در خودشناسی گفته نشده که همه لذت‌ها کشک است و فقط یک لذت هست و آن هم لذت ایمان است و ایمان به معرفت است و معرفت هم در قلب است؟! پس بجنب و عجله کن. لذت از خوردن و خواب و علم و ورزش و تنوع و ... خیلی لذت‌هایی در زندگی ما هست، که نمی‌بینیم. فلذا می‌بینیم ادعاهای چنانی دارند، نوعاً کج و تک بعدی هستند و یک سری از ابعاد دنیایی را ندارند و یک وری هستند. غالب آنها اهل ورزش کردن نیستند و ورزش‌ها را بلد نیستند. یک شخصی به من سفارش می‌کرد که شما ورزش نکن، همان نماز شب کافی نبود!! مریض شده، خدا شفایش دهد. من دیدم که به او چه بگویم؟! اصلاً به او نمی‌شود چیزی گفت و باید صبر کنی که خدا متوجه کند او را و متوجه کرد، و می‌آمد می‌گفت حالا چه کنم و من به او می‌گفتم که چه بکن و چه نکن. نماز شب خوب است، اما عقل سالم در بدن سالم است. خیلی از معضلات که در بین مبلغین دینی می‌بینیم، مثل کج فکری‌ها و اعوجاج‌ها و انحراف‌ها، به خاطر تک بعدی بودنشان است، یعنی افراط و تفریط کردن، یا کم روی می‌کنند یا زیاده روی پیدا می‌کنند. آن وقت کج فکری پیدا می‌کنند و شما تعجب می‌کنی که این آقا که یک عمر درس خوانده و یک عمری با قرآن و روایات سرو کار داشتند، این حرف‌ها و چرت و پرت و پرت و پلاها چیست که می‌گویند!! غافل ازینکه باید ببینی این چه جویری زندگی کرده، این درسی که خوانده، برای چه خوانده. خیلی‌ها درس می‌خوانند که درس خوانده باشند، یعنی درس خواندن جای خدا را در قلب اینها گرفته. مراجعه کنید به گفته‌های فلاسفه، ببینید در این باره چه گفته‌اند. گفتند علم مطلقاً ارزش ذاتی دارد، مطلقاً. در کتاب اخلاقی که فیلسوف نوشته با دید فلسفی، نوشته که العلم کُلُّه خیر. این درست است یا غلط؟ اگر فلسفه دارد می‌گوید که درست است، اما اگر دارد اخلاق می‌گوید که غلط است. آیا همه علوم مفید است؟ در علم اخلاق خیر. یعنی مفید و سازنده، خیلی شرایط دارد که چه علمی باشد و کجا و ... باشد. ما در فقه علوم حرام و واجب و مکروه و ... داریم. العلم کُلُّه خیر یعنی هرچه فقه گفته یعنی بشود! مگر خودمان نمی‌گوئیم که برخی علوم بیخود است و فقط وقتمان را هدر می‌دهد. خلط شده، چه؟ معنای خوب و بد و خیر و شر با هم قاطی شده، در گذشته دو معنای خوب و بد گفتیم. یکی فلسفی که می‌گوید هر چیزی که از وجود و هستی برخوردار است خوب و خیر است، حتی شیطان. خوب است یعنی در مجموعه عالم هستی در جایگاه خودش قرار گرفته. اما اینکه من به شخصه وظیفه‌ام این است که از شیطان تبعیت کنم؟ حالا که خوب است هرچه شیطان می‌گوید گوش کنیم!!؟ این غلط است. این را در گذشته مفصل بحث کردیم. این دو معنا است. یک موقع می‌گوئیم خیر است یعنی برای من مفید است. این خوب اخلاقی و فقهی و به معنای باید و نباید است. هر چیز پیش می‌آید خیر است، حالا ما باید کاری کنیم که پیش بیاید؟! نه. ما باید تدبیر خودمان را بیاندیشیم و درست عمل کنیم. در تدبیر اندیشیدن، اما وقتی یک چیزی مقدر شد دیگر ناراحتی و عصبانیت و ... ندارد و راضی شویم. آنچه شد خیر است، و باید می‌شده. خیلی بحث مهمی است. فرق بین خیر در فلسفه و خیر در علم اخلاق و فقه، خیلی بحث مهم است و جای فکر و بحث زیاد دارد و غالب کسانی که به انحراف کشیده شده‌اند از اینجا بوده و الآن که کتابشان را می‌خوانی تعجب می‌کنی که چطور همچنین اشتباهی کرده‌اند. مثلاً در کتاب فلسفی و در مدح فلسفه، نتیجه گیری اخلاقی کرده‌اند! خیلی کار خراب می‌شود. اگر به آنها بگوئیم این حرفی که شما می‌زنید به اینجاها ختم می‌شود، خودشان این نتیجه را قبول ندارند. از دستشان در رفته و حواسشان نبوده که نباید اینجوری حرف بزنند. دانش از آن جهت که دانش است ارزش و قداست دارد!! نه، هر دانشی، دانش از آن جهت که نافع است قداست دارد، اگر بگوئیم از آن جهت که دانش است، خدا گم شده. چرا درس می‌خوانی؟ تا... اگر نگفتی تا به کجا و چه نتیجه‌ای برسیم، و گفتی درس می‌خوانم چون لذت بخش است و دوست دارم، اشتباه شد. اگر تا جایی که خستگی‌ات در برود درس می‌خوانی، تا به مقصد و هدف دیگر برسی، درست است. اما اگر درس خواندن را برای خود درس خواندن می‌خواهی و آن را هدف قرار دادی و زندگی را برای درس خواندن می‌خواهی، بعدش چه؟ بعدش چی ندارد، چون هدف را علم قرار دادی. هدف علم است یا خدا؟ علم و خدا یکی است و فرقی ندارد؟! پس چرا علم حرام هم داریم؟! آن علمی که نافع است همان خداست. ما در دعا از علمی که نافع نیست به خدا پناه می‌بریم. اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع. علم مضر داریم. خیلی واضح و روشن است اما در عین حال با یک بحث‌ها و جملاتی همین جملات واضح و روشن را چنان پیچیده می‌کنند که امر بر انسان مشتبه می‌شود و مبتلا به انحراف در مسیر خدا می‌شود و وسط متوقف می‌کنند او را. آن عقلی که در روایات وارد شده که، ما عبد به الرحمن و واكتسب به الجنان، تبدیل می‌شود به عقلی که فلسفه را می‌فهمد!! ببینید فلاسفه چه می‌گویند؟! فلسفه بد نیست، کسانی که طلبه هستند می‌پرسند که فلسفه بخوانیم یا نه؟ بد است یا خوب؟ فلسفه فی نفسه بد نیست. اما دو مشکل دارد. یکی اینکه ما فکر کنیم موضوع علم فلسفه با موضوع دین یکی است. فلسفه می‌گوید من می‌خواهم حس کنجکاوی‌ام را ارضا کنم و هی فکر کنم و بحث کنم و جواب بدهم تا به کجا و چه برسد؟! نه همین ارضاء حس کنجکاوی مهم است و هدف است. اینقدر می‌خوانی که چه بشود؟ که به کجا برسی؟! متأسفانه ارضاء حس کنجکاوی را، ارضاء فطرت دانسته‌اند. و فکر کردند دارند نیاز فطری‌شان را تأمین می‌کنند، در حالیکه در خیلی جاها ارضاء حس کنجکاوی حرام است. لا تجسسوا. کنجکاوی همان تجسس و فضولی است که حالا اسمش را عوض کرده‌اند. یک موقع این حرف‌ها را از بزرگان و شخصیت‌های

قابل اعتماد و کسانی که بهشان ارادت داریم، می‌شنویم، پس ببینید مطلب چقدر مهم است که محل لغزش بزرگان است. علوم را فرا بگیرید و اجازه ندهید علوم شما را فرا بگیرد. وقتی از ما پرسند چرا این علم را می‌خوانی، می‌گویی چون به فلان نتیجه برسم، اینجا شما حواست جمع است و هدف و مقصد را گم نکردی و می‌فهمی که می‌خواهی کجا بروی و این علم را شما فرا گرفتی. اما یک موقع علم شما را فرا می‌گیرد و وقتی از شما می‌پرسند چرا می‌خوانی می‌گویی همینجوری شروع کردم به خواندن و خواندم و خواندم و خوشم آمد و تا به اینجا رسیدیم و فیلسوف شدیم. هی سؤال ایجاد شد رفتیم دنبال جواب هی سؤالات فلسفی همینطوری آمد و رفتیم جلو تا فیلسوف شدیم، اصلاً نمی‌خواستیم فیلسوف شویم!! غالب اینهایی که فیلسوف شدند همین طوری بودند و از حس کنجکاوی‌شان حرکت کردند و علم او را احاطه کرده و فرا گرفتند، نه او علم را. ببینید در زندگی‌تان کجاها شما عمل را انجام می‌دهید و کجاها عمل شما را انجام می‌دهد و می‌افتید توی آن می‌روید. مثل سر پائینی توی کوه که اگر بروی دو برت می‌دارد و اگر عجله کنی و بدوی، دیگر تو نیستی که می‌دوی، کوه است که دارد می‌رود زیر پایت و پایت همینطوری می‌رود و تا کله معلق بزنی. این واقعیت برای خیلی از ماها در زندگی اتفاق افتاده، که ما زندگی نمی‌کنیم و همینطوری زندگی ما را می‌برد. آنی که مهم است این است که هدف را در زندگی کم نکنیم. اگر هدف را گم کردی و راضی شدی به آنجا و آنچه بهش رسیدی که به این عجب می‌گویند، از دنیا گذشتی اما در برزخ متوقف شدی، کار خراب است. خیلی از کسانی که اهل کرامت و اعمال خارق العاده هستند، در برزخ متوقف شده‌اند. کسی که از دنیا بگذرد و به برزخ برسد، می‌تواند یک سری اعمال خارق العاده انجام دهد، مثلاً چشمش یک چیزهایی را می‌بیند، غیب‌گویی می‌کند و گذشته و آینده را می‌بیند و طی الارض می‌کند. غالب کسانی که این کارها را می‌کنند و دنبال این کار هستند، کسانی هستند که از دنیا گذشته‌اند اما در این مرحله مانده‌اند و نشسته‌اند. چرا از دنیا گذشته‌اند؟ چون می‌خواستند به شهرت برسند. شهرت مادی نیست و معنوی است و مشقت پرکن نیست. خدا هم به اینها شهرت می‌دهد اما از قیامت دیگر خبری نیست. به لذت‌هایی که در زندگی می‌رسیم، لذت‌های حلال و مباح و واجب و مستحب، نهایت بهره‌برداری و استفاده را می‌بریم، نه اینکه استفاده نکنیم، اما ما لذت می‌بریم و اجازه نمی‌دهیم لذت ما را ببرد، با خودش ببرد. النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی. پیامبر فرمودند ازدواج سنت من است و کسی که از سنت من سرپیچی کند از من نیست. ببینید چقدر سفارش و ترغیب است! در همین ازدواج کردن، یک موقع شما ازدواج می‌کنی و زن می‌گیری، اما یک موقع زن شما را می‌گیرد. کسانی هستند که ازدواج نکردند هرچه خدا می‌گوید گوش می‌دهند، حالا که ازدواج کرده باید دوتایی هرچه خدا می‌گوید گوش دهند، اما هرچه زنش می‌گوید گوش می‌کند ولو خلاف خدا باشد. خدایش عوض شد و در زندگی‌اش زنش جای خدا را گرفت. ازدواج بد است؟ نه، خوب است و گاهی واجب می‌شود و فی حد نفسه و به حکم اولیه مستحب است، ولی در عین حال مهم این است که چه جوری باشد و بلعکس این مهم است، در مورد زن که ازدواج می‌کند، تغییر می‌کند و برخلاف خدا، حرف شوهر را گوش می‌دهد. اطاعت شوهر واجب است اما در محدوده تکالیف و دستورات الهی ماند خارج از آن. حالا یک بررسی در زندگی‌تان بکنید ببینید در زندگی هدف را گم کردید یا نه. این خیلی مهم است. ما می‌خواهیم به ایمان برسیم و ایمان به تلقین به قلب احتیاج دارد. خدا را در قلب و جانت زنده نگهدار، یاد خدا. الا بذکر الله تطمئن القلوب. یعنی هر قدر می‌که بر می‌داری و هر عملی که انجام می‌دهی برای خدا باشد، یعنی خدا هدف باشد و هدف را گم نکن و در تمام اعمال و رفتار خدا را فراموش نکن. هر کاری می‌خواهی بکنی ببین که آخرش به خدا ختم می‌شود؟ به رضایت و خوشنودی خدا منتهی می‌شود؟ اگر چنین است کار را شروع کن. وقتی داری کار را انجام می‌دهی هم یادت نرود از اول هدف تو چه بوده و بین راه متوقف نشوی. سوار قطار شدی، می‌خواهی بروی مشهد، و وقتی رسیدی سبزواری دیدی هوا خوب است، یادت نرود و آنجا بنشین و پیاده شوی و بگویی رسیدیم به مشهد، چون اینجا خوش آب و هوا و خوب است، مشهد است. یادت نرود که صفا و لذت و ... بیشتر از این حرف‌ها است و اینها دنیا بین راه و گذر است و ندیدی. اگر یک چشمه از آن صفا و لذت و آرامش معنوی الهی را ببینی، دیگر به اینها اعتنائی نمی‌کنی. اول راه هدف یادت نرود و وسط راه هدف گم نشود. که گفته غذا نخور، ورزش نکن، تفریح نکن و ... و از همه اینها لذت نبر، همه را انجام بده و لذت هم ببر، اما نگو که لذت معنوی و عرفانی است. حالا اگر مبتلا و گرفتار شدی می‌خواهی لذت ببری، مثلاً موسیقی گوش دهی، دیگر اسم خدا را رویش نگذار. می‌گویند مگر خدا زیبا نیست؟ هرچه زیبایی را هم دوست دارد، پس هرچه زیباست را ببین و گوش بده!! آخر برخی زیبایی‌ها نگاه کردن و گوش کردن حرام است. شیطان را هم خدا خلق کرده، فلذا می‌گویند شیطان را هم لعن نکنید، چون مخلوق خداست. خود خدا در قرآن شیطان را لعن ابدی می‌کند، الی یوم الدین. این بحث‌ها و مسائل اگر در فلسفه و به عنوان یک علم و خستگی در کردن باشد، درست است. اما این ربطی به تکالیف و باید و نبایدها ندارد. می‌گویند صبح یک موسیقی گوش کن، هر روز، موسیقی الهی و خدایی!! هر چند که در عالم هارمونی دارد، الهی است و حرام نیست!! خیلی چیزها هارمونی دارد!! در مرحله باید نبایدها که نمی‌شود اینطور گفت. هر چند هنر است خوب است!! اینکه نمی‌شود. هنر یعنی هر چیزی که یک تأثیری در انسان بگذارد و یک وسیله است، اینطوری که شیطان از همه هنرمندتر است و خیلی خوب و خوشگل فریب می‌دهد و سوارت می‌شود!! آیا این هم خوب است؟! بله خوب است البته. کسی که اینقدر مهم است باید شیطان سوارش شود. حالا باید همه را به این سفارش کنیم!!؟ همه مردم را دعوت کنیم که دولا شوند و شیطان سوارشان شود!!؟ آن خوب با این خوب فرق دارد. این جاست که فلسفه با این قاطی می‌شود. حساب دین را از فلسفه جدا کن. به یک معنا جدا هست و به یک معنا نیست. فلسفه در دین هست و نگاه فلسفی و عرفانی به عالم عین این است. حضرت زینب بعد از آن همه جنگ و خونریزی و مصیبت فرمودند، جز زیبایی ندیدم. این یعنی آنها خوب کاری کرده‌اند!!؟ روز عاشورا ما شادی کنیم!!؟ یکی گفت که امام حسین مطرب است و برای ما نواختند و ما باید شادی کنیم!! همه چیز با هم قاطی شده. البته سخت است و جا دارد قاطی شود چون بحث پیچیده و سنگین است. همه اینهایی که عرض کردیم، یک کلمه، اگر می‌خواهی به مقام ایمان و یقین برسی، قصد قربت کن. قصد قربت یعنی خدا را یادت نرود و هدف را فراموش نکن.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل الطاهرین